

دکتر جان اسوالت، هوشع، جلسه ۵، هوشع ۵

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۵ ©

با تشکر از انجمن فرانسیس آزبری (ویلمور، کنتاکی) (و دکتر اسوالت برای ارائه رایگان این ویدیوها به عموم و اعطای اجازه رونویسی آنها).

امشب به فصل ششم کتاب هوشع می‌پردازیم. تا اینجا سفرمان در کتاب، دیده‌ایم که چگونه فصل‌های ۱ تا ۳ کتاب را با استعاره‌ی زنده‌ی هوشع و همسر فاحشه‌اش، جومر، آغاز می‌کنند. فصل ۲ توضیحی از این استعاره به ما می‌دهد و آن را در مورد یهوه و اسرائیل به کار می‌برد. و سپس فصل ۳ به استعاره‌ی بازخرید جومر از دسته‌ی بردگان توسط هوشع و نامزد کردن دوباره‌ی او با خود بازمی‌گردد.

بنابراین، ما این تصویر از عشق پرشور خدا به قومش، از رابطه‌ی متقابل آنها را می‌بینیم که در آن، بله، بله، آنها او را به یک شکل دوست دارند، اما به شکل دیگری، راه خودشان را می‌خواهند. و به همین ترتیب تصویر یک عشق خالص، یک عشق کاملاً متعهدانه، و عشقی که جزئی و تقسیم شده است و نه تنها به شوهر، بلکه به سایر معشوقان نیز داده می‌شود را می‌بینیم. سپس در فصل‌های ۴ و ۵ دیدیم که من آن را عدم شناخت خدا نامیدم.

که قبلاً زیاد hesed به معنای دانش است، کلمه da'at این سه کلمه، دانش، عشق و وفاداری، کلمه عبری دو کلمه‌ای که هر دو را می‌توان به عنوان ، emunah و emet در مورد آن صحبت کرده‌ایم، و کلمات حقیقت ترجمه کرد، که هر دو را می‌توان به عنوان وفاداری ترجمه کرد. بنابراین، گفتم که اگرچه کتاب واقعاً پس از فصل ۳ طرح کلی مشخصی ندارد، می‌توانیم آن را بر اساس دعوت به توبه یا ابراز عشق صبورانه خدا به بخش‌هایی تقسیم کنیم. اولین مورد از این ابراز صبر و عشق خدا و دعوت به توبه در فصل ۶ در آیات ۱ تا ۳ آمده است. به همین دلیل است که فصل‌های ۴ و ۵ را به عنوان عدم شناخت خدا تعیین کردم.

کمی بعد بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد. سپس از باب ۶:۴ تا باب ۱۰، آیه ۱۵، ما به بی‌محبتی استفاده خواهیم کرد hesed نسبت به خدا اشاره می‌کنیم. و دوباره از آن کلمه

کمی بعد بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. اما آیات ۱ تا ۳ باب ۶ پلی بین بی‌خبری از خدا و بی‌عشق به خداست. از شما می‌خواهم که در برگه درس خود، عنوانی برای فصل ۶، آیات ۱ تا ۳، انتخاب کنید. در مطالعه کتاب مقدس، عنوان‌گذاری پاراگراف‌ها و فصل‌ها می‌تواند بسیار مفید باشد، زیرا توجه شما را جلب می‌کند.

این پاراگراف واقعاً درباره چیست؟ چطور می‌توانم منظورش را خلاصه کنم؟ خب، هیچ عنوان قطعی وجود ندارد که بگوییم، اوه، این عنوان درست است و این عنوان اشتباه. اینطور نیست. این صرفاً وسیله‌ای است که شما با آن به موضوع پی می‌برید.

بنابراین، عنوانی که می‌توانیم به فصل ۶، آیات ۱ تا ۳ بدهیم، می‌توانیم آن را «بیابید به سوی خداوند بازگردیم» بنامیم. این اولین چیزی است که آنجا می‌بینید. همچنین می‌توانید در آیه ۳ بگویید، «بیابید خداوند». «را بشناسیم».

احتمال دیگر این است که او ما را زنده خواهد کرد. بنابراین، هر سه مورد صرفاً راه‌هایی برای تلاش برای به تصویر کشیدن آنچه در ذهن ماست، هستند. ایده اصلی در اینجا چیست؟ بیابید به سوی خداوند بازگردیم. آن فراخوان، ما باید به سوی او بازگردیم.

ما باید برگردیم. هوشع اینجا برای مردم صحبت می‌کند و با مردم سخن می‌گوید. بنابراین، این یک فراخوان است.

در عین حال، بازگشت به او چیست؟ بازگشت به چه چیزی؟ بازگشت به یک رابطه عاشقانه با اوست. شناخت خداوند یعنی همین. قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم، اما تکرار، روح آموزش است.

شناخت خدا چیست؟ شناخت او نیست. شناخت ایده‌های خاص نیست. حال، باید بگوییم، بله، شناخت او است.

این برای داشتن حس رضایت است. او کیست؟ او چگونه است؟ او چه می‌کند؟ بله، اما این فقط ورودی است، انگار. خانه یک رابطه زنده و عاشقانه با اوست.

بنابراین، هوشع می‌گوید، بیایید برگردیم. این معنای بازگشت در عهد عتیق است. یعنی برگشتن

بیایید از رفتن به سمت بت‌ها دست برداریم. بیایید برگردیم و به سمت خداوند برویم. و برگشتن به چه معنایی؟ برگشتن به معنای تجدید رابطه عاشقانه‌مان با او.

برای شناختن او. همانطور که به یاد دارید، در کتاب مقدس عبری، «شناخت» اصطلاحی برای هم‌آغوشی جنسی است. آدم، حوا، همسرش را شناخت و حوا باردار شد و پسری به دنیا آورد.

بنابراین دوباره، صحبت از صمیمیت است. خدا فقط نمی‌خواهد شما را از احساس گناه و محکومیت گناه نجات دهد. خدا می‌خواهد شما را از آن بیگانگی که شما را از او جدا می‌کند نجات دهد و شما را به آن رابطه نزدیک و صمیمانه بازگرداند.

او ما را زنده خواهد کرد. بله، این آیات در مورد چیست؟ آنها در مورد این هستند که اگر ما برگردیم، اگر مصمم باشیم که او را دوباره و از نو بشناسیم، چه اتفاقی خواهد افتاد. نتیجه چه خواهد بود؟ او به ما زندگی خواهد بخشید.

به آیه دوم توجه کنید. پس از دو روز، او ما را زنده خواهد کرد. به ما حیات خواهد بخشید.

در روز سوم، او ما را احیا خواهد کرد. این یک روش عبری برای صحبت کردن در مورد فردا است، و روز بعد آینده است. او ما را احیا خواهد کرد.

چرا؟ تا بتوانیم در حضور او زندگی کنیم. در متن دیگری، من پیشنهاد دادم که این در واقع راه رفتن است و اغلب در ترجمه‌های مدرن اینگونه است که استعاره راه رفتن را با کلمه زندگی کردن توضیح می‌دهند. اما این در اینجا صادق نیست.

زنده است. او به ما حیات خواهد بخشید. او در حضور خود زندگی ما را تجدید خواهد کرد.

ما مرده‌ایم. در گناه خود مرده‌ایم. در عصیان خود مرده‌ایم.

اما او قرار است زندگی ما را احیا کند. و آن زندگی به معنای واقعی کلمه در چهره او خواهد بود. زندگی را کجا می‌توان یافت؟ در این کیهان.

در رفاقت با خالق جهان. کیهان‌شناسان امروزه با کل مسئله حیات دست و پنجه نرم می‌کنند. با وجود میلیون‌ها کهکشانی که شناسایی شده‌اند و در هر کهکشان میلیون‌ها ستاره و با هر ستاره احتمال وجود سیارات، باید حیات در سیارات دیگر وجود داشته باشد.

باید جای دیگری حیات وجود داشته باشد. خوب، شاید اینطور باشد. اما اگر هم باشد، درست مثل حیات روی همین سیاره است.

این حیاتی است که موهبتی از جانب خدای زنده است. و صرفاً حیات جسم نیست. من اخیراً به این موضوع فکر کرده‌ام و کل موضوع جسم، روح و کینگ جیمز در واقع از زبان آلمانی با استفاده از کلمه روح کار می‌کند.

و این ترجمه کلمه‌ای است که در زبان عبری وجود دارد، مانند بسیاری از کلمات عبری، همانطور که می‌تواند به معنای nephesh است. و nephesh صحبت کردیم، که معانی بسیار زیادی دارد؛ این کلمه خودم صحبت کردم nephesh خود باشد. من با

من با خودم صحبت کردم. یا من خودم این کار را کردم. می‌تواند به معنای خودِ شخص باشد.

می‌تواند به معنای شخصیت باشد. می‌تواند به معنای انرژی باشد. من در مورد آن فکر کرده‌ام.

چه چیزی در نهایت من و تو را تعریف می‌کند و ما را به آنچه هستیم تبدیل می‌کند؟ آه، بله، بدن‌های ما. من یک بدن متمایز دارم. و بله، مگر اینکه بدن توسط یک روح زنده شود، فقط یک جسد است.

اما پشت همه اینها من هستم، تو. آنجا جایی است که زندگی واقعی انسان وجود دارد. و بنابراین، هوشع فریاد می‌زند، آه، از رفتن در راه مرگ، از پرستش این دنیا دست بردار.

این دنیا هیچ حیاتی در خود ندارد. تنها حیاتی که وجود دارد در «من هستم، یهوه» است، موجودی که تا ابد زنده است و به ما حیات می‌بخشد. بنابراین، او می‌گوید، بیایید، برگردیم.

بیایید برگردیم. بیایید به سرچشمه زندگی خود برگردیم و در آن صمیمیت غوطه‌ور شویم. نه اینکه چقدر می‌توانم از عیسی دور زندگی کنم و همچنان به بهشت بروم.

نه، چقدر می‌توانم به کسی که برای من مُرد نزدیک باشم؟ حال توجه کنید، بیایید، به سوی خداوند برگردیم. او ما را تکه تکه کرده است، اما او ما را شفا خواهد داد. دلیل بازگشت به خدا این است که او شفا خواهد داد.

او ما را احیا خواهد کرد. ممکن است یک یا دو روز طول بکشد. ما در آمریکا به لحظه وابسته‌ایم.

ما همین الان نتایج را می‌خواهیم. اگر پس از زندگی در گناه به سوی خداوند بازگردید، بله، او شما را خواهد پذیرفت. اما بازسازی زندگی‌تان، دوباره سر و سامان دادن به آن، ممکن است یک یا دو روز طول بکشد.

چرا باید به سوی خداوند بازگردیم؟ زیرا او ما را شفا خواهد داد. او ما را شکسته است. و ما در آیات بعدی در این مورد بیشتر خواهیم گفت.

او ما را شکسته است. او ما را تکه تکه کرده است. ای خدا، این چه جور خدایی است؟ اما او ما را شفا خواهد داد.

من داستان یک پزشک مبلغ مذهبی در آفریقا را شنیدم. پسر کوچکی پیش او آمد و دستش کمی کج و معوج شده بود. پسر کوچک گفت: دکتر، می‌توانی آن را صاف کنی؟ و او پرسید: چه اتفاقی افتاده؟ او گفت: خب، من داشتم از درخت بالا می‌رفتم تا یک میمون را دنبال کنم که افتادم.

، و او، دستم برای مدت طولانی خیلی بد درد می‌کرد. اما بالاخره بهتر شد، اما به این شکل. دکتر گفت، بله، می‌توانم آن را بهتر کنم، اما برای این کار باید به تو آسیب بزنم.

باید دوباره دستت رو بشکنم تا درستش کنم. این اتفاقیه که اینجا داره میفته. خدا داره میگه، بله، برای اینکه تو رو دوباره بسازه، برای اینکه زندگی واقعیات رو بهت برگردونه، قراره درد بکشه.

اما من فقط به خاطر شفای تو به تو آسیب رساندم. این خیلی مهم است که ما واقعاً باور داشته باشیم. خدا هرگز فقط برای سرگرمی به ما آسیب نمی‌رساند.

خداوند هرگز صرفاً به عنوان ابراز خشم خود به ما آسیب نمی‌رساند. اگر خداوند به ما آسیب می‌رساند، برای این است که ما را شفا دهد. بنابراین، امیدوارم جمله‌ی همیشگی من را به خاطر داشته باشید.

آخرین کلام خدا هرگز نابودی نیست. شاید آخرین کلام او باشد، اما این به شما بستگی دارد. هرگز قصد او این نیست.

خب، این من را به عنوان یک آرمینیایی و سلی معرفی می‌کند. برادران و خواهرانی در کلیسا هستند که معتقدند خدا برخی افراد را برای نابودی و برخی دیگر را برای نجات برگزیده است. من باور ندارم که کتاب مقدس چنین تعلیمی بدهد.

من فکر می‌کنم کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که او اراده نمی‌کند و هیچ چیزی را نباید از دست داد. آخرین کلام او که در زندگی شما می‌گوید هرگز به معنای نابودی نیست، اما ممکن است باشد. و این همان چیزی است که هوش در اینجا در مورد آن صحبت می‌کند.

این چیزی است که او می‌گوید. خدا نمی‌خواهد تو را نابود کند. خدا نمی‌خواهد تو را بکشد.

خدا می‌خواهد تو را احیا کند. خدا می‌خواهد تو را شفا دهد. و اگر او تو را به تبعید بفرستد، و به یاد داشته باش، به یاد داشته باش که ما اینجا در مورد تاریخ‌ها چه فکر می‌کنیم.

هوش در مورد زمانی بین ۷۵۰ تا ۷۲۰ قبل از میلاد صحبت می‌کند. در آن ۳۰ سال، پادشاهی شمالی پنج پادشاه داشت. چهار نفر از آنها به قتل رسیدند.

این یک حمام خون بود. در نهایت به تبعید، نابودی سامره در سال ۷۲۲ و اسارت رهبران صنعتگران و صنعتگران، و تنها فقیرترین فقرا را به جا گذاشتن و آن مردم را به اسارت بردن، ختم شد. بنابراین هوش به این موضوع نگاه می‌کند.

او از بعضی جهات مردم را آماده می‌کند، کسانی که درستکار هستند، آنها را آماده می‌کند. چرا خدا این کار را کرد؟ خدا حتماً از ما متنفر است. خدا می‌خواهد ما را نابود کند.

نه، اگر او به ما آسیبی می‌رساند، برای این است که بتواند ما را شفا دهد. برای این است که بتواند ما را احیا کند. بنابراین، این تصویری است که آنجا مطرح می‌شود.

همانطور که خورشید طلوع می‌کند، او نیز ظهور خواهد کرد. او مانند باران‌های زمستانی، مانند باران‌های بهاری که زمین را سیراب می‌کنند، بر ما خواهد آمد. اسرائیل رودخانه بزرگی مانند فرات یا نیل برای آبیاری ندارد.

اگر قرار است محصول خوبی داشته باشند، باید باران زمستانی، یعنی آبان و آذر، داشته باشند. آنها غلات خود را در خاک کاشته‌اند. حالا باید آن باران را داشته باشند تا دانه جوانه بزند.

سپس آنها باید در ماه‌های فوریه و مارس باران‌های بهاری داشته باشند تا غلات، پس از بلند شدن، اکنون سر برآورند. منظورم از آن برگ‌ریزی نیست. منظورم این است که خوشه‌های غلات ظاهر می‌شوند.

بنابراین دوباره این سوال مطرح می‌شود: چرا خدا به سراغ ما خواهد آمد؟ او به عنوان باران حیات‌بخش به سراغ ما خواهد آمد. اما سوال این است که آیا ما روی خود را برمی‌گردانیم و اجازه می‌دهیم او این کار را انجام دهد؟ بنابراین کل چالش در این سه آیه این است که بیایید پس از اینکه او ما را ناپود کرد، توبه کنیم. تا او به ما حیات بخشد. در واقع، این همان چیزی بود که قرار بود برای اسرائیل و یهودا اتفاق بیفتد.

در نهایت، تنها امید برای آنها تبعید بود. تنها کسانی که ابتدا به آشور و سپس به بابل برده شدند، ایمان واقعی خود را حفظ کردند و سپس آن را به سرزمین خود بازگرداندند و دوباره کاشتند. تبعید به عنصر بارورکننده ایمان کتاب مقدس تبدیل شد.

ما فقط می‌توانیم تصور کنیم که اگر تبعیدی در کار نبود، چه اتفاقی می‌افتاد. با توجه به اینکه این افراد چه کسانی بودند، با توجه به تمایلاتشان، آیا ایمان کتاب مقدس به سادگی از بین می‌رفت؟ خب، فکر نمی‌کنم. فکر می‌کنم خدا راهی پیدا می‌کرد.

اما در متن، این آسیب، درد و تراژدی تبعید بود که در واقع آنها را به خود آورد، اگر بخواهید، و اجازه داد این پیام را بشنوند و بگویند، خدای من، بله، بله، ما باید برگردیم. ما باید به خدا اجازه دهیم که ما را دوباره به خانه ببرد. از این نظر، تبعید مانند بلوک برده برای گومر است.

تنها زمانی که او در بلوک برده‌داری است و سپس توسط شوهر مهربانش بازخرید می‌شود، حاضر است با او در یک ازدواج وفادارانه زندگی کند. بنابراین آن آیات آغازین، بدون شناخت خدا، فصل‌های چهار و پنج، و سپس بدون عشق به خدا، فصل‌ها، بقیه فصل‌های شش، هفت، هشت، نه تا ده، و میانه بین آنها این آیات شش، یک تا سه است - آیه چهار.

ای افرایم، با تو چه کنم؟ ای یهودا، با تو چه کنم؟ حال توجه کنید، هوشع پیامبری است هم برای پادشاهی شمالی و هم برای پادشاهی جنوبی. عاموس که حدود ۷۵۰، شاید کمی زودتر، نبوت کرد، خطابش به اسرائیل، پادشاهی شمالی، است. اما هوشع با هر دو سخن می‌گوید.

و کاری که او اینجا انجام می‌دهد این است که می‌گوید، یهودا، فکر نکن که از افرایم بهتر هستی. به یاد داشته باش که قبلاً چه گفتم: افرایم قبیله غالب در پادشاهی شمالی است. و بنابراین، وقتی او در مورد افرایم صحبت می‌کند، در مورد کل پادشاهی شمالی صحبت می‌کند، نه فقط آن قبیله.

یهودا اساساً فقط یک قبیله است، قبیله یهودا. اما یهودی‌ها تمایل داشتند فکر کنند، خب، آن شمالی‌ها، بت‌هایی از یهوه ساخته‌اند، بت‌های گاو نر. خدای من، چه گناهکارانی

اما ما معبد را داریم، بتی آنجا نداریم، فقط صندوق عهد، صندوق عهد، را داریم و مشکلی نداریم. بله، آنها

و تقریباً مطمئناً بعد از اینکه این اتفاق افتاد، آنها می‌گفتند، بله، ما چه می‌گفتیم؟ بله، آنها این را به خودشان می‌گفتند. هوشع می‌گوید، باور نمی‌کنید. شما هم در همان مسیر هستید

و مگر اینکه توبه کنید، مگر اینکه برگردید، و این کلمه‌ای است که ما انجیلی‌ها به آن اشاره می‌کنیم. برای ما، آسان است که انگشت اتهام را به سمت فرقه‌های اصلی نشانه بگیریم و بگوییم، خب، به آن نگاه کنید. بله، البته

این مسیری است که آنها طی کرده‌اند. این مسیری است که حوزه‌های علمیه آنها طی می‌کردند. بله، البته

البته، آنها در حال کاهش و ناپدید شدن هستند. خوش به حالشان. خدا به ما چه می‌گوید؟ آیا او به ما می‌گوید، همانطور که هوشع بود، شما هم در همان مسیر هستید

تو فقط چند سال عقب هستی. وقتی به زندگی و رفتارهای خودمان نگاه می‌کنیم، چه چیزهایی را باید در نظر بگیریم؟ چطور واقعاً در یک مسیر هستیم؟ و بنابراین او می‌گوید، با تو چه کار می‌توانم بکنم، افرایم؟ با تو چه کار می‌توانم بکنم، یهودا؟ عشق تو، مانند مه صبحگاهی است، مانند شب‌نم صبحگاهی که ناپدید می‌شود. حالا، عشق تو، آن عشق، آن فداکاری پرشور و جاودانه یک فرد برتر به یک فرد پایین‌تر را به یاد داشته باش، به خصوص وقتی که لیاقتش را نداشته باشی

ما اینجا درباره‌ی ارادت پرشور و جاودانه‌ی ما به خدا، و همچنین به دیگران صحبت می‌کنیم. یادتان هست عیسی چه گفت؟ اگر این کار را با کوچکترین اینها انجام دهید، با من انجام داده‌اید. و بنابراین، او می‌گوید، احترام شما، احترام شما به فقرای میان شما، احترام شما به شکسته‌گان و ستم‌دیدگان میان شما، احترام شما به مهاجران، مانند مه است

هیچ قدرت ماندگاری ندارد. هیچ استحکامی در آن نیست. و به همین ترتیب، تو هم نسبت به من محتاط بودی.

یک بار دیگر، اجازه دهید به شما یادآوری کنم که این کلمه در درجه اول چیزی نیست که شما احساس می‌کنید. این چیزی است که شما انجام می‌دهید. اگر بگویم عاشق باغم هستم، منظورم «حس» نیست

نه، هسید عملی از روی لطف و مهربانی بی‌دریغ است. به همین ترتیب، هسید می‌تواند بیانگر ارادت ما به خدا باشد. این در درجه اول عمل یک فرد برتر به یک فرد پایین‌تر است، اما در وسیع‌ترین سطح، صرفاً انجام بهترین کار برای کسی به هر قیمتی است.

من قبلاً از این اصطلاح استفاده کرده‌ام: عشق ورزیدن یعنی انتخاب بهترین چیز برای دیگری به هر قیمتی که برای خودت تمام شود. این «هسید» یا «به زبان عهد جدید» آگابه «است. عشقی فداکارانه و از خودگذشته

و خدا می‌گوید که وجود تو مانند مه است. تو مرا دوست نداری، و بنابراین دیگران را نیز دوست نداری. به همین دلیل است که او می‌گوید، من تو را با پیامبرانم تکه تکه کردم

من تو را با کلمات دهانم کشتم. چی؟ کلمات نبوی چگونه ما را می‌کشند؟ چگونه ما را به قتل می‌رسانند؟
خب، شاید به ما یادآوری شود که کلام خدا مانند شمشیری دو لبه است که بین مفصل و مغز استخوان
جدایی می‌اندازد. مم-هم، مم-هم.

کسی گفت، اگر از کلام خدا لذت می‌بری، پس آن را با دقت نمی‌خوانی. کلام خدا ما را به پاسخگویی فرا
می‌خواند. کلام خدا می‌گوید، یک دقیقه صبر کن، اینجا را نگاه کن، ببین چه می‌کنی.

و این همان اصلی است که چند دقیقه پیش در موردش صحبت کردم. کلمه می‌کشد تا بتواند زندگی ببخشد
من در یک مزرعه بزرگ شدم و همیشه بچه گربه داشتیم.

همه جا پر از بچه گربه بود. خیلی باهوش نبودند. مخصوصاً یکی از آنها کاملاً نمی‌فهمید که خوردن غذا از
ظرف سگ در حالی که خودش غذا می‌خورد، ایده خوبی نیست.

و در این مورد، سگ فقط دستش را دراز کرد و بچه گربه را گاز گرفت و حدود نیمی از صورتش را کند و.
بچه گربه فرار کرد. ما فرض کردیم که رفته و مرده است.

اما حدود سه روز بعد، دوباره برگشت. و آن زخم وحشتناک کاملاً پوشانده شد. و من به مادرم گفتم، هی
آن بچه گربه برگشته است.

همه چیز درست میشه. بیرون رفت و نگاهی به آن انداخت و سرش را تکان داد. گفت: نه عزیزم.

این گوشت مغرور است. چه اصطلاح واضحی. ترکیبی از چرک و کثیفی و هر چیز دیگری که از بیرون سفت
شده است.

او گفت که دارد می‌میرد. من باید آن را با پراکسید هیدروژن تمیز کنم، و این کار آن را می‌کشد. دارد می‌میرد.

و همینطور هم شد. کتاب مقدس پراکسید است. سخنان پیامبران پراکسید است، بریدن، کشتن، کشتن
جسم مغرور، کشتن رفتار مشخصه ما که در مسیر زندگی قرار دارد و منجر به مرگ می‌شود.

و بنابراین، او می‌گوید، من این پیامبران را فرستاده‌ام. دانش آموزانم به یاد دارند که به آنها گفته‌ام که راهی که
شما می‌توانید تفاوت بین یک پیامبر دروغین و یک پیامبر واقعی را تشخیص دهید، این است که پیامبران
دروغین درباره شما چیزهای خوبی بگویند. بله.

اوه، همه چیز درست میشه. خدا دوستت داره. همه چیز درست میشه.

خدا تو را می‌بخشد. اشکالی ندارد. احساس بدی نداشته باش.

شما باید تصویر ذهنی خوبی از خودتان داشته باشید. کتاب مقدس می‌گوید که این یک پیامبر دروغین است.
پیامبر حقیقی می‌گوید که شما در مسیر نابودی هستید.

اگر به این کار ادامه بدهی، خودت را از خدا جدا خواهی کرد. این کار را نکن. این کار از نظر خدا منجرکننده
است.

بس کن. این درسته، نبی. و این در حوزه آموزش الهیات برای ما نکته‌ای را روشن می‌کند.

احتمالاً این راه ساختن یک کلیسای بزرگ نیست، اما پیامبر می‌گوید که این راه حیات است. من تو را با کلمات دهانم کشتم. سپس من... حالا این متن می‌گوید داوری‌ها

این کلمه دیگری است که بارها با شما در مورد آن صحبت کرده‌ام. عبری، میشپات من. میشپات الگوی خدا برای زندگی است.

اینجا اینجا پسوند جمع است. حالا، چرا آن را قضاوت‌ها ترجمه می‌کنیم؟ شاید کلمه بهتر، جهت‌ها باشد. من دنیا را اینگونه ساختم.

این روشی است که من جهان را برای اداره کردن ساختم. من جهان را بر اساس قانون طلایی ساختم: با دیگران همانطور رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند.

و بنابراین، من به شما دستورالعمل‌هایی داده‌ام. و اگر از آن دستورالعمل‌ها اطاعت نکنید، عواقبی در پی خواهد داشت. بنابراین، او می‌گوید، من شما را با کلمات دهانم کشتم تا راه و روش زندگی من، برنامه من برای زندگی، راهنمایی من برای زندگی موفق مانند خورشید به جلو بتابد.

وقتی برای خودت زندگی می‌کنی، وقتی زندگی‌ات خودخواهانه، خودبزرگ‌بینانه و خودپسندانه است، آنها نمی‌توانند پیش بروند. آنگاه دستورات من داوری خواهند بود، زیرا تو طبق الگوی زندگی خدا زندگی نمی‌کنی. آیه ۶، زیرا من احتیاط را می‌خواهم، نه قربانی را، و شناخت خدا را بیشتر از قربانی‌های سوختنی می‌خواهم.

البته این موضوع به سموئیل برمی‌گردد، زمانی که شائول شکست خود در اطاعت از خدا را لاپوشانی کرد. عمالیقیان هنگام خروج از مصر سعی در نابودی اسرائیل داشتند و خدا گفته بود که آن روز فرا خواهد رسید. هنوز فرا نرسیده است، اما روزی فرا خواهد رسید که گناه آنها به حدی خواهد رسید که عمالیقیان نابود خواهند شد.

او به شائول دستور داد که برود و این کار را انجام دهد. شائول به سربازان اجازه داد تا غنایم را با خود بیاورند. سربازان اینگونه حقوق می‌گیرند.

بهترین گاوها، بهترین گاوها. و خودش بدون شک پادشاه را برگرداند تا ساقی‌اش باشد. و وقتی سموئیل با او روبرو شد، شائول گفت، خب، مردان آن حیوانات را برگرداندند تا قربانی کنند.

سموئیل گفت خدا بیشتر از اینکه قربانی بخواهد، اطاعت می‌خواهد. بنابراین، اینجا، خدا مراقبت می‌خواهد. می‌بینید، دین خیلی مفید است.

می‌خواهم در مسیر خیر و صلاح خدا باشم. بنابراین، به کلیسا می‌روم. بنابراین، مقداری پول می‌دهم.

نه خیلی زیاد، اما بعضی وقت‌ها. من هر از گاهی کتاب مقدس را می‌خوانم. تعداد زیادی کتاب مقدس در خانه‌ام دارم.

پس خدا به من بدهکار است. خدا می‌گوید، من واقعاً به این چیزها اهمیت نمی‌دهم. می‌خواهم بدانم که آیا تو با من رفاقت صمیمانه‌ای داری که نحوه زندگی‌ات را تغییر دهد؟

می‌خواهم بدانم که آیا آنقدر عمیقاً احساس مرا تجربه کرده‌ای که حاضر به بخشیدنش شده‌ای؟ حالا، اگر همه اینها درست باشد، من عاشق رفتن به کلیسای تو هستم. من عاشق آهنگ‌های تو هستم.

من عاشق خواندن کتاب مقدس توسط تو هستم. من عاشق استعدادهای تو هستم. اما اگر این درست نیست، اگر تو واقعاً مرا نمی‌شناسی، همانطور که از نحوه رفتارت با مردم مشخص است، مراسم کلیسای تو. حالم را بهم می‌زند.

اشعیا می‌گوید، من از گناه و محفل مقدس متنفرم. بله، بله.

من رفتار مذهبی تو را نمی‌خواهم مگر اینکه بازتاب دقیقی از وضعیت قلبی تو باشد. اگر چنین است، چه خوب. خوشحالم که می‌توانم نمایانگر فیزیکی وضعیت معنوی تو باشم.

انجام این کار خوب است. اما اگر وضعیت معنوی شما خراب است، نمی‌خواهم شما را در کلیسا ببینم. خب، دوباره، من یک مربی الهیات هستم.

آیا یک کشیش می‌گوید، من نمی‌خواهم شما را در کلیسا ببینم؟ آیه ۷ کمی بحث‌برانگیز است، می‌خواستم بگویم، بحث‌برانگیز است. من نمی‌دانم که این بحث‌برانگیز است، اما در مورد نحوه خواندن آن مطمئن نیستم. آیه ۷، در بسیاری از ترجمه‌ها، می‌گوید، مانند آدم، آنها عهد را شکسته‌اند.

آنها آنجا به من خیانت کردند. چیزی که اینجا دارم اتفاقاً نسخه بین‌المللی جدید است. در آن آمده است. مانند آدم.

آدم شهری یا روستایی در دره اردن است. به یاد داشته باشید، ما در مورد جلجال، مکانی که قوم عبرانی هنگام فتح سرزمین اردن در آن پایگاه خود را بنا نهادند، صحبت کرده‌ایم. آدم روستایی به نام آدم است که تقریباً به جلجال نزدیک است.

بنابراین، ممکن است منظور ما همین باشد. باز هم، این یک مکان باستانی است که تمام این خاطرات شگفت‌انگیز و مقدس را در خود جای داده است. و هوشع می‌گوید، خاطرات مقدس را فراموش کنید.

سوال این است که الان چه کار می‌کنید؟ این یک احتمال است، همانطور که در نسخه بین‌المللی جدید آمده است. احتمال دیگر، مانند آدم، آنها عهد را زیر پا گذاشته‌اند. حالا، این کمی پیچیده می‌شود.

چیزی وجود دارد که به آن الهیات عهد می‌گویند. این الهیات، عهد را موضوع کل کتاب مقدس می‌داند. و بنابراین، می‌گوید که یک عهد اولیه بین خدا و آدم وجود داشته است.

و وقتی آدم و حوا گناه کردند، پیدایش ۳، آنها آن عهد را شکستند. دیگران، و من یکی از آنها هستم. می‌گویند نه. در متن چیزی در مورد عهد وجود ندارد.

عهد، آنطور که من می‌فهمم، عهد است، و من اینجا تنها نیستم. عهد روش خدا برای مقابله با وضعیت گناه‌آلود ما پس از سقوط است. این یک وسیله است. روشی است که خدا برای مقابله با مسائل از آن استفاده کرده است.

و ما اینجا وقت نداریم که در مورد همه اینها صحبت کنیم. بنابراین، اگر این درست باشد، اگر مانند آدم باشد، آنها عهد را شکستند. من فکر می‌کنم منظور این است که بنی اسرائیل به خدا وفادار نبودند. آدم به خدا وفادار نبود.

نه اینکه او عهدی را که بیان شده بود، زیر پا گذاشت یا چیزی شبیه به این. او صرفاً به خدا خیانت کرد. و بنی اسرائیل نیز همینطور.

موافقم که ما در مورد مکانی NIV بنابراین، می‌توانیم هر طور که می‌خواهیم برداشت کنیم. من با مترجمان صحبت می‌کنم که الگوی آن جلجال و بتل و سایر مکان‌هایی است که او می‌گوید مکان‌های یادبود مقدس نیستند. آنها مکان‌هایی هستند که اکنون در آنها گناه می‌کنید و نباید به آنجا بروید.

بسیار خوب. به آیه‌ی بعدی توجه کنید. آیه‌ی ۸. فکر می‌کنم این از این استدلال که آدم یک مکان است، پشتیبانی می‌کند.

گیلیاد شهری از تبهکاران است که ردپای خون بر آن نقش بسته است. کاملاً مشخص نیست که چرا او در اینجا گیلیاد را انتخاب می‌کند. این شهر مکانی بسیار مهم و محل خونریزی‌های زیادی بوده است.

بنابراین ممکن است این همان چیزی باشد که در جریان است. بزرگراه پادشاهان در امتداد لبه کویر به دمشق می‌رسید. بنابراین، تجارت از دریای سرخ از آن جاده می‌آمد و جلعاد در همین حوالی واقع شده بود و یک چهارراه مهم بود زیرا شاخه‌ای از آن جاده از دره جزریل به سمت مدیترانه در اینجا امتداد می‌یافت.

بنابراین، کنترل آن چهارراه، که به آن راموت-جلعاد، ارتفاعات جلعاد نیز می‌گویند، مهم بود. کنترل آن جاده مهم بود. اینجا جایی بود که ییهو با ارتش اسرائیل بود، زمانی که پیامبر او را به عنوان پادشاه مسح کرد تا خاندان اخاب را نابود کند.

بنابراین، ممکن است صرفاً به همین نکته مربوط باشد. اینجا یک مکان خونین است. تمام ملت مانند گیلیاد مکانی خونین است.

جلعاد شهری است پر از شرارت که ردپای خون در آن دیده می‌شود. همانطور که غارتگران در کمین قربانی می‌نشینند، دسته‌های کاهنان نیز چنین می‌کنند. آنها در راه شکیم قتل می‌کنند و نقشه‌های پلید خود را عملی می‌سازند.

خدای من. خب، حالا دوباره، کمی جغرافیا. جاده از بئر شبع تا اورشلیم خیلی آسان است.

اساساً از یک خط الراس واحد پیروی می‌کند، اما در شمال اورشلیم، خط الراس شکسته‌تر است و در طول مسیر، شکیم، جایی که چاه یعقوب در آن قرار داشت، را دارید. کوه جرزیم در جنوب، کوه عیبیل در شمال، سامره در اینجا. بنابراین شکیم راه دسترسی به پایتخت است و البته در جاده‌ای به سمت بیت‌ئیل پناهگاه بسیار مهم، نیز قرار دارد. بنابراین، در آن جاده‌ای که فکر می‌کنم در نهایت بین سامره و بیت‌ئیل قرار دارد، این کاهنان هستند.

آیا آنها قاتل هستند؟ آیا واقعاً مردم را در جاده می‌کشند؟ من گمان نمی‌کنم. او قبلاً صحبت کرده است. ما آن را در فصل ۴، به خصوص و همچنین فصل ۵ دیدیم که چگونه کاهنان در انجام وظیفه خود شکست خورده‌اند.

وظیفه آنها آموزش تورات است. وظیفه آنها نمایندگی خدا در میان مردم است. در عوض، آنها قربانی‌های بیشتر و بیشتری جمع‌آوری می‌کنند زیرا از طریق قربانی‌ها است که درآمد خود را به دست می‌آورند.

به نفع خودشان است که مردم بیشتر گناه کنند. بنابراین، من گمان می‌کنم منظور هوشع این است که این افراد از نظر روحانی در حال نابودی هستند. این کاهنان از نظر روحانی مردم خود را به قتل می‌رسانند زیرا تورات را آموزش نمی‌دهند زیرا به آنها کمک نمی‌کنند تا از گناه دوری کنند. آنها در واقع آنها را به سمت گناه سوق می‌دهند و در واقع قاتل هستند. باز هم، ما باید این را در مورد وضعیت خودمان به کار ببریم.

آیا یک کشیش می‌تواند قاتل باشد؟ بله. بله. اگر یک کشیش برای منافع شخصی خود در این حرفه باشد، اگر یک کشیش صادقانه گناه مردم را به آنها نشان ندهد، اگر یک کشیش مردم را دوباره به سمت شاگردی عمیق‌تر و عمیق‌تر هدایت نکند، موضوع راحتی برای صحبت کردن نیست، اما این کتاب هوشع صرفاً درباره اسرائیل قرن هشتم نیست.

این مربوط به امروز است. من در اسرائیل چیز وحشتناکی دیده‌ام. در آنجا افرایم به فحشا کشیده شده است.

اسرائیل آلوده شده است. در تمام این مسیر، هوشع از این زبان عشق، زبان جنسی، استفاده خواهد کرد، زیرا آنچه ما در دین کتاب مقدس در مورد آن صحبت می‌کنیم، رابطه است. خدا، خدای رابطه است.

متأسفانه، بسیاری از ادیان انجیلی امروزه بر جایگاه و مقام تمرکز دارند. آیا شما نجات یافته‌اید؟ آیا نجات یافته‌اید؟

خب، حرف من را بشنوید. آیا من به ضرورت دوباره متولد شدن اعتقاد دارم؟ کاملاً معتقدم. آیا من به ضرورت تغییر دین اعتقاد دارم؟ بله، دارم.

اما تبدیل از چه چیزی به چه چیزی؟ تولد تازه از چه چیزی به چه چیزی؟ و می‌خواهم بگویم که خدا ما را فرا می‌خواند تا در یک شیوه زندگی گام برداریم. او ما را از آن بیگانگی با خود که ما را می‌کشد، رهایی می‌بخشد و به یک رابطه دگرگون‌کننده و متحول‌کننده زندگی هدایت می‌کند. بنابراین، او خوب نمی‌گوید که افرایم، همه آنها بت‌پرست شده‌اند.

او نمی‌گوید که افرایم همه عهدشکن هستند. او نمی‌گوید که افرایم گناهکار است. او می‌گوید که آنها مرتکب فحشا می‌شوند.

آنها رابطه خود را با خدا قطع کرده‌اند. ازدواج خود با او را انکار کرده‌اند و وارد نوع دیگری از رابطه کاذب شده‌اند. رابطه‌ای که مبتنی بر لذت است.

رابطه‌ای که مبتنی بر دریافت چیزی در ازای پرداخت وجه است. رابطه‌ای که در نهایت نه زندگی‌بخش، بلکه مخرب است. پس دوباره این است.

این صرفاً پرستش خدایان دروغین نیست. این وارد شدن به رابطه‌ای دروغین است، رابطه‌ای که نه تنها بی‌فایده است، بلکه مرگ‌آور است. آنها مرتکب فحشا می‌شوند.

باز هم، ما باید در اینجا به زندگی خودمان نگاه کنیم. آیا من در یک رابطه‌ای حیات‌بخش با خدا هستم؟ یا در واقع یک رابطه‌ای فحشا است که در آن سعی می‌کنم از او استفاده کنم؟ آیا در زندگی‌ام در روابط دیگری با

چیزهایی هستم که خدا نیستند؟ سنت آگوستین به خاطر گفتن «پرستید و نپرستید» بسیار مشهور است. اگر چیزی را که باید استفاده شود پرستش کنم، درگیر پرستش کاذب هستم و اگر از کسی که باید پرستش شود استفاده کنم، در حال مرگ هستم. یک فکر دیگر، و من شما را رها می‌کنم.

همچنین، برای تو، یهودا، هر زمان که من بخت قومم را بازگردانم، برداشت محصول مقرر شده است. حال ما در مورد مشکلات متن هوشع صحبت کرده‌ایم، و برخی معتقدند که هر زمان که من بخت قومم را بازگردانم، در واقع آغاز آیه اول فصل ۷ است. برخی دیگر می‌گویند نه، و تقسیم‌بندی فصل فعلی این را می‌گوید. بنابراین، این سوال جالب را برای تو، یهودا، مطرح می‌کند که برداشت ما هر زمان که من بخت قومم را بازگردانم، مقرر شده است.

چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ برداشت محصول منفی به نظر می‌رسد. بله، شما آنچه را که کاشته‌اید درو خواهید کرد، و باد را کاشته‌اید، و طوفان را درو خواهید کرد. اما چگونه این را به «من ثروت مردم را بازی گردانم. ربط می‌دهیم؟ خب، فکر می‌کنم دقیقاً از همان جایی است که این فصل شروع شد.

من نمی‌توانم بخت و اقبال قومم را بازگردانم تا زمانی که گناه آنها نتایج منفی خود را داشته باشد. حالا نمی‌خواهم این را یک حکم قطعی بگویم. خداوند در نحوه‌ی کارش بی‌نهایت خلاق است.

اما بارها و بارها، تا زمانی که به پایان خودمان نرسیده‌ایم، نیازمان به رستگاری را نمی‌دانیم. تا زمانی که زندگی، به خوبی و زیبایی در جریان است، چه کسی به خدا نیاز دارد؟ من خوبم. اما وقتی زندگی بر ما غلبه می‌کند، ناگهان می‌گوییم، یک دقیقه صبر کن، یک دقیقه صبر کن، من کافی نیستم.

من نمی‌توانم این مشکل را حل کنم. اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ خدایا، کجایی؟ البته، نکته این است که هیچ ملحدی در سنگرها نیست. پس بله، یهودا، برداشت محصول در راه است، اما هدف من از این برداشت، احیا و بازسازی است.

بنابراین، در زندگی خودتان هم همینطور است. اگر زندگی‌تان در حال فروپاشی است، اگر اوضاع خوب پیش نمی‌رود، این یک فرصت است. فرصتی برای نگاه کردن به خدایی که مشتاق بازسازی است، مشتاق تجدید حیات است، مشتاق احیا است.

بیا بیا با هم دعا کنیم. ای پدر، شکرت که این قلب توست. شکرت که قلب تو همیشه برای رحمت است.

همیشه با احتیاط با ما تماس بگیرید. از شما متشکریم که می‌خواهید از تراژدی‌های زندگی برای خیر و صلاح استفاده کنید. حتی از اینکه اجازه می‌دهید این اتفاقات برای خیر و صلاح ما رخ دهند، سپاسگزاریم.

باشد که این اتفاق بیفتد. باشد که ما بتوانیم در این ساعات به تو روی آوریم. تا با ایمان روی آوریم، با این باور که تو واقعاً می‌توانی احیا کنی، تجدید کنی، زنده کنی، و اینکه تو از این تجربیات برای رساندن ما به جایی که بتوانیم بگوییم، بله، من خداوند را می‌شناسم، استفاده خواهی کرد. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.